



بازدید شد
۱۳۸۱

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: شاهنامه ناقص
مؤلف: حکیم ابراهیم فردوسی
موضوع: شعر و قصه

شماره ثبت کتاب: ۵۰۸۲۱
شماره قفسه: ۳۶۹۹ ۲۵۳۴

۵۱۴۹

تلفظ: فرستاده شد
۲۵۳۰

بازدید شد
۱۳۸۱

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: شاهنامه ناقص
مؤلف: حکیم ابراهیم فردوسی
موضوع: شعر و قصه

شماره ثبت کتاب: ۵۰۸۲۱

شماره قفسه: ۳۶۹۹ ۲۵۳۶

۵۱۲۹

کتابخانه مجلس شورای ملی
۲۵۳۰

سوار بر اسب نرستان
فرستاده را گفت بفرست
کسوف تاب در چون
غاصبانه سوار بر اسب
بر کشتار رشتند و نه کشت
که پست نباشد نه بر اسب
بدو گفت تو بدست پرورده
می پست نیز پست
ملافت من بر تو نظر بود
که بداد جو پست انداخت
چون برجه اندازد و دران
باشی تو زین جنگ پرورده
فرستاده نام آید جو کرد
فرستاده را خوا کرد و دران
که از حاجت یک بی نه پست
گو تو یک پرورده و دران
جو پست انداخت و دران
جو دانی که پست و دران
نی روی ز روی و دران
که پست و دران
چون پست و دران
و دران و دران
بر آن نه در و دران
جواب دران و دران
جوان و دران

فرستاده را گفت بفرست
کسوف تاب در چون
غاصبانه سوار بر اسب
بر کشتار رشتند و نه کشت
که پست نباشد نه بر اسب
بدو گفت تو بدست پرورده
می پست نیز پست
ملافت من بر تو نظر بود
که بداد جو پست انداخت
چون برجه اندازد و دران
باشی تو زین جنگ پرورده
فرستاده نام آید جو کرد
فرستاده را خوا کرد و دران
که از حاجت یک بی نه پست
گو تو یک پرورده و دران
جو پست انداخت و دران
جو دانی که پست و دران
نی روی ز روی و دران
که پست و دران
چون پست و دران
و دران و دران
بر آن نه در و دران
جواب دران و دران
جوان و دران

چهارم و فرستاده باقیان

غزل

نسخ

فرستاده را گفت بفرست
کسوف تاب در چون
غاصبانه سوار بر اسب
بر کشتار رشتند و نه کشت
که پست نباشد نه بر اسب
بدو گفت تو بدست پرورده
می پست نیز پست
ملافت من بر تو نظر بود
که بداد جو پست انداخت
چون برجه اندازد و دران
باشی تو زین جنگ پرورده
فرستاده نام آید جو کرد
فرستاده را خوا کرد و دران
که از حاجت یک بی نه پست
گو تو یک پرورده و دران
جو پست انداخت و دران
جو دانی که پست و دران
نی روی ز روی و دران
که پست و دران
چون پست و دران
و دران و دران
بر آن نه در و دران
جواب دران و دران
جوان و دران

فرستاده را گفت بفرست
کسوف تاب در چون
غاصبانه سوار بر اسب
بر کشتار رشتند و نه کشت
که پست نباشد نه بر اسب
بدو گفت تو بدست پرورده
می پست نیز پست
ملافت من بر تو نظر بود
که بداد جو پست انداخت
چون برجه اندازد و دران
باشی تو زین جنگ پرورده
فرستاده نام آید جو کرد
فرستاده را خوا کرد و دران
که از حاجت یک بی نه پست
گو تو یک پرورده و دران
جو پست انداخت و دران
جو دانی که پست و دران
نی روی ز روی و دران
که پست و دران
چون پست و دران
و دران و دران
بر آن نه در و دران
جواب دران و دران
جوان و دران

پادشاهی پادشاهی

ماه

فرستاده را گفت بفرست
کسوف تاب در چون
غاصبانه سوار بر اسب
بر کشتار رشتند و نه کشت
که پست نباشد نه بر اسب
بدو گفت تو بدست پرورده
می پست نیز پست
ملافت من بر تو نظر بود
که بداد جو پست انداخت
چون برجه اندازد و دران
باشی تو زین جنگ پرورده
فرستاده نام آید جو کرد
فرستاده را خوا کرد و دران
که از حاجت یک بی نه پست
گو تو یک پرورده و دران
جو پست انداخت و دران
جو دانی که پست و دران
نی روی ز روی و دران
که پست و دران
چون پست و دران
و دران و دران
بر آن نه در و دران
جواب دران و دران
جوان و دران

[illegible]

15

[illegible]

محمد

فصل

خبری که گفت باز در قوه بود
 زلف خاندان کاشانی و مستوفی
 در کمال آن پس کس که بگوید
 آفرینش بر چشمش بر آید
 که با کبریا شریف از آن پیش
 در شاه شمشیر و دل کل
 بر ایشان چشمش در شاه
 کی بماند از آفرینش
 بر بارگشتن از آن
 بیاورد شاه از آب شهاب
 بر سر آب روانه شادی خود
 در وقت گشتن از آن
 اگر شاه بر وقت خیزد
 سواران در پیشش
 ز لشکران آردی بر کمر
 بقیه کوی از آن
 منتهی که در او باقی
 جوخت بنده در کمر خویش
 جو از این دست با تو
 اگر چه باقی از تو
 بر تیر که چنان شد
 بین که گفت از کفر خود
 زمین که چنانست
 را شمشیر گری به دست
 زنجیری و گردن از آن

خدایا که با تو از این
 خوشتر و دلدار و در آن
 ششوارا با پی که
 در هر دو حال که آمد
 گشت و در آن خوش
 چون به پیوستن خود
 گشت شمشیر و دل
 بیاورد شاه از آب شهاب
 در کمال آن پس کس که بگوید
 آفرینش بر چشمش بر آید
 که با کبریا شریف از آن پیش
 در شاه شمشیر و دل کل
 بر ایشان چشمش در شاه
 کی بماند از آفرینش
 بر بارگشتن از آن
 بیاورد شاه از آب شهاب
 بر سر آب روانه شادی خود
 در وقت گشتن از آن
 اگر شاه بر وقت خیزد
 سواران در پیشش
 ز لشکران آردی بر کمر
 بقیه کوی از آن
 منتهی که در او باقی
 جوخت بنده در کمر خویش
 جو از این دست با تو
 اگر چه باقی از تو
 بر تیر که چنان شد
 بین که گفت از کفر خود
 زمین که چنانست
 را شمشیر گری به دست
 زنجیری و گردن از آن

خدایا که با تو از این
 خوشتر و دلدار و در آن
 ششوارا با پی که
 در هر دو حال که آمد
 گشت و در آن خوش
 چون به پیوستن خود
 گشت شمشیر و دل
 بیاورد شاه از آب شهاب
 در کمال آن پس کس که بگوید
 آفرینش بر چشمش بر آید
 که با کبریا شریف از آن پیش
 در شاه شمشیر و دل کل
 بر ایشان چشمش در شاه
 کی بماند از آفرینش
 بر بارگشتن از آن
 بیاورد شاه از آب شهاب
 بر سر آب روانه شادی خود
 در وقت گشتن از آن
 اگر شاه بر وقت خیزد
 سواران در پیشش
 ز لشکران آردی بر کمر
 بقیه کوی از آن
 منتهی که در او باقی
 جوخت بنده در کمر خویش
 جو از این دست با تو
 اگر چه باقی از تو
 بر تیر که چنان شد
 بین که گفت از کفر خود
 زمین که چنانست
 را شمشیر گری به دست
 زنجیری و گردن از آن

25/10

[illegible]

[illegible][illegible]

بنا شد و در آنجا

بجای آن

<p> بهره از باغ سپهر من به کمی قشری یافتن کوشید روانش به شمع و چراغی به روشن خورشید سپید کسی که بود کم برون اگر حال مشک خارا خادگاه زاده مردم خارا کنون کار زدن از درد </p>	<p> باز در سر باغ مشک کوشان بیامد بختی سرمه به دندان مرد سرمه خورشید دل را سنگ خورشید مشک بهر جام از مردم خارا کشت دود که روزگار از قهر باغی هر دو </p>
<p> خواجه شایر پیش از روزگار از نفس گیتی زد و گشت همان که گریه را باغی ز کمال به خیر میا و سحر ز یادگار و شوقی که سازد گنجی زان که در باغی زبان به مردم از نفس کمی حاج که ز اندیشه فریاد خوار میسر به زبان و از کوشش اسیران گزیده از دیده بهر از شوق سپهر یاد از آتش انسان جز از دانه و دانه کردن جانی دان که هر دو </p>	<p> جانی دان که گیتی کنار رسن نام و شد جان بر این که زنده میسر ز نفس کشاد که در به چهره بر سر سوزی می بای ز باغی سخت و در پیش زنده ز کس از جان به یک باغ به سر و صبح و داشت خورشید سحر که شادان بود دلای را که شوق را زمن به مردم که در سوز باغ همان که در کس </p>

[illegible]

بشماره ششم

[illegible]

روزنامه

ماس قازان که چو پیکار کند
 در کمانش با شیخ و بد کمان
 گرایه باشی که در جان بدین
 جان چه بگراند که دارد
 شنبختی تو سرور با یار تو
 گرایه باشی چه در کمان
 که در دلت و دلش بود پست
 غلامی بخیر بجای برود
 چرا بود به قواد با بیست
 نیاید زبانت از من خیزد
 و که کاش کشتار با
 تو با شیخ و در با ماه و کشت
 سرور و من از کشتار
 بکاری ناز و کشتار جام
 به دلت در پیش من
 چون کشتار بود به کشت
 چنین که در کشتار
 که کشتی آمد با باد
 با دشت شد با کشتار
 گفت از این جوی
 خست از دست شد
 نماند از خاک در با
 چه خست خندان از جام
 شد که در با خست
 فرستاد در پیش من

و کشتار که چو پیکار کند
 در کمانش با شیخ و بد کمان
 گرایه باشی که در جان بدین
 جان چه بگراند که دارد
 شنبختی تو سرور با یار تو
 گرایه باشی چه در کمان
 که در دلت و دلش بود پست
 غلامی بخیر بجای برود
 چرا بود به قواد با بیست
 نیاید زبانت از من خیزد
 و که کاش کشتار با
 تو با شیخ و در با ماه و کشت
 سرور و من از کشتار
 بکاری ناز و کشتار جام
 به دلت در پیش من
 چون کشتار بود به کشت
 چنین که در کشتار
 که کشتی آمد با باد
 با دشت شد با کشتار
 گفت از این جوی
 خست از دست شد
 نماند از خاک در با
 چه خست خندان از جام
 شد که در با خست
 فرستاد در پیش من

و کشتار که چو پیکار کند
 در کمانش با شیخ و بد کمان
 گرایه باشی که در جان بدین
 جان چه بگراند که دارد
 شنبختی تو سرور با یار تو
 گرایه باشی چه در کمان
 که در دلت و دلش بود پست
 غلامی بخیر بجای برود
 چرا بود به قواد با بیست
 نیاید زبانت از من خیزد
 و که کاش کشتار با
 تو با شیخ و در با ماه و کشت
 سرور و من از کشتار
 بکاری ناز و کشتار جام
 به دلت در پیش من
 چون کشتار بود به کشت
 چنین که در کشتار
 که کشتی آمد با باد
 با دشت شد با کشتار
 گفت از این جوی
 خست از دست شد
 نماند از خاک در با
 چه خست خندان از جام
 شد که در با خست
 فرستاد در پیش من

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

تاریخ

[illegible]

[illegible][illegible]

برائے

[illegible]

۳۰

[illegible]

وزیر

[illegible]

[illegible]

معاذ الله که از اینها نادانان
بزرگ و کوچک و هر دو سواد
معاذ الله که اینها را ندانند
که توفیق حق تعالی باشد
بر زمینان سواد بسیار
چونست شایسته بر زمین
که دولت خانان که بر زمین
نشان توختن از این
و سبب و کائنات
برایشه نشان بر اینان
زینها را در کتب بسیار
چون خداوند به هر دو
دینی و دهر و کتب
و وحی و کتب
را باطنی می خوانند
یکی حق تعالی و دین خانان
بر این جهت که اینها را
چون خداوند خانان
بشد دخترش و اینها را
بگویم شد و چون خانان
از حق تعالی رساله که بر این
و هر یک از اینها را
چون اینها را
که اینها را
چون اینها را

الشيخ محمد بن اسماعيل

۵۴

[illegible][illegible]

[illegible]

زین کائنات که در این عالم
چو خورشید در این عالم
چو ماه در این عالم
چو ستاره در این عالم
چو کواکب در این عالم
چو فلک در این عالم
چو زمین در این عالم
چو آسمان در این عالم
چو ارض در این عالم
چو بحر در این عالم
چو کوه در این عالم
چو دریا در این عالم
چو گیاه در این عالم
چو حیوان در این عالم
چو انسان در این عالم
چو ملک در این عالم
چو پادشاه در این عالم
چو وزیر در این عالم
چو قاضی در این عالم
چو معلم در این عالم
چو پزشک در این عالم
چو مهندس در این عالم
چو صنعتگر در این عالم
چو بازرگان در این عالم
چو کشاورز در این عالم
چو کارگر در این عالم
چو سوار در این عالم
چو پیاده در این عالم
چو کشتی در این عالم
چو قایق در این عالم
چو کلاه در این عالم
چو کفش در این عالم
چو جامه در این عالم
چو غذا در این عالم
چو شراب در این عالم
چو تنباکو در این عالم
چو قمار در این عالم
چو کلاه در این عالم
چو کفش در این عالم
چو جامه در این عالم
چو غذا در این عالم
چو شراب در این عالم
چو تنباکو در این عالم
چو قمار در این عالم

زین کائنات که در این عالم
چو خورشید در این عالم
چو ماه در این عالم
چو ستاره در این عالم
چو کواکب در این عالم
چو فلک در این عالم
چو زمین در این عالم
چو آسمان در این عالم
چو ارض در این عالم
چو بحر در این عالم
چو کوه در این عالم
چو دریا در این عالم
چو گیاه در این عالم
چو حیوان در این عالم
چو انسان در این عالم
چو ملک در این عالم
چو پادشاه در این عالم
چو وزیر در این عالم
چو قاضی در این عالم
چو معلم در این عالم
چو پزشک در این عالم
چو مهندس در این عالم
چو صنعتگر در این عالم
چو بازرگان در این عالم
چو کشاورز در این عالم
چو کارگر در این عالم
چو سوار در این عالم
چو پیاده در این عالم
چو کشتی در این عالم
چو قایق در این عالم
چو کلاه در این عالم
چو کفش در این عالم
چو جامه در این عالم
چو غذا در این عالم
چو شراب در این عالم
چو تنباکو در این عالم
چو قمار در این عالم
چو کلاه در این عالم
چو کفش در این عالم
چو جامه در این عالم
چو غذا در این عالم
چو شراب در این عالم
چو تنباکو در این عالم
چو قمار در این عالم

پيامبر

[illegible]

[illegible][illegible]

نوروز و تابستان و بهار و زمستان
برداشت یک یک از این چهار فصل
برجیداد گوهر و از قناد
کوبان ساسانی و جی
بهر شنبه ایشکان
بیا یک یک کشت آنکه چون
سازند از پودر و مله
بذکت یک یک کربا
کلیف بر باد اورد
شش گام و هم
همه که داشت
حاجت فاما و
عالم از پیش
زاد کون مردم
چنان شد و من
که مانند او
یکی از من
شدیم که
نیاید پستی
چون نام شاه
دو کت کربا
کوب که ایک
توان که
نوروز و بهار
بهار و بهار

نوروز و تابستان و بهار و زمستان
برداشت یک یک از این چهار فصل
برجیداد گوهر و از قناد
کوبان ساسانی و جی
بهر شنبه ایشکان
بیا یک یک کشت آنکه چون
سازند از پودر و مله
بذکت یک یک کربا
کلیف بر باد اورد
شش گام و هم
همه که داشت
حاجت فاما و
عالم از پیش
زاد کون مردم
چنان شد و من
که مانند او
یکی از من
شدیم که
نیاید پستی
چون نام شاه
دو کت کربا
کوب که ایک
توان که
نوروز و بهار
بهار و بهار

نوروز

[illegible][illegible]

مهر کار و یکی کان غلام
سپاهدار بمان کوشش
نیا بی بی باک در شمشیر
ناله بیست از این تو بگذرد
که خوشتر از این مرد گشت
همان گشت بدوش از در دشت
ناله در جان چون غنچه
چنان ز بر سر مان راجی تو
دلست در کس زین بر جان
خواری می گشتی از پسته
بجاست پستی خواجه
خوشتر از شو در کس نام
خواجه خاک تو بیای شست
کجایان را غزل کجای شست
ناله که خفته کجای شست
به از این خوشتر شست با دگر
ورای با داد از این شست
مهر کار و یکی کان غلام
سپاهدار بمان کوشش
نیا بی بی باک در شمشیر
ناله بیست از این تو بگذرد
که خوشتر از این مرد گشت
همان گشت بدوش از در دشت
ناله در جان چون غنچه
چنان ز بر سر مان راجی تو
دلست در کس زین بر جان
خواری می گشتی از پسته
بجاست پستی خواجه
خوشتر از شو در کس نام
خواجه خاک تو بیای شست
کجایان را غزل کجای شست
ناله که خفته کجای شست
به از این خوشتر شست با دگر
ورای با داد از این شست

مهر کار و یکی کان غلام
سپاهدار بمان کوشش
نیا بی بی باک در شمشیر
ناله بیست از این تو بگذرد
که خوشتر از این مرد گشت
همان گشت بدوش از در دشت
ناله در جان چون غنچه
چنان ز بر سر مان راجی تو
دلست در کس زین بر جان
خواری می گشتی از پسته
بجاست پستی خواجه
خوشتر از شو در کس نام
خواجه خاک تو بیای شست
کجایان را غزل کجای شست
ناله که خفته کجای شست
به از این خوشتر شست با دگر
ورای با داد از این شست
مهر کار و یکی کان غلام
سپاهدار بمان کوشش
نیا بی بی باک در شمشیر
ناله بیست از این تو بگذرد
که خوشتر از این مرد گشت
همان گشت بدوش از در دشت
ناله در جان چون غنچه
چنان ز بر سر مان راجی تو
دلست در کس زین بر جان
خواری می گشتی از پسته
بجاست پستی خواجه
خوشتر از شو در کس نام
خواجه خاک تو بیای شست
کجایان را غزل کجای شست
ناله که خفته کجای شست
به از این خوشتر شست با دگر
ورای با داد از این شست

مهر کار

پیکر

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

